

فصل چهارم

شده‌اند که حافظه در مواضع همین از دماغ یعنی مغز سر جا دارد و بفاسد شدن آن نقاط مغز چنانکه در بعضی از بیماریها واقع میشود حافظه هم باطل و فاسد میگردد پس حافظه خاصیت ماده است .

برگسن با شرح و بسطی تمام در کتابی که نام بردیم و در تصنیفهای دیگر خود با تحقیق در چگونگی حافظه و بیماریهایی که حافظه را مختل می‌سازد بوجه علمی باز مینماید که حافظه خاصیت مغز است و فرق است میان حافظه و ذاکره یعنی فرق است میان آنکه چیزی را در یاد داشته باشند و اینکه آنرا بیاد بیاورند . حافظه یعنی آنچه تصویر اشیا و معانی را در یاد نگاه میدارد امر مادی و خاصیت دماغ نیست بلکه عکس است یعنی ماده حاجب حافظه و مایه فراموشی است و فقط ذاکره است که عمل دماغ است تصاویر و اغیا و معانی همواره در حافظه مضبوط است و هیچگاه محو نمیشود .

ولی دماغ همچون پرده است که بر حافظه کشیده شده و ذاکره قوه ایست از دماغ که موجباتی و در اوقاتی پرده را پس میکشید و آنچه در حافظه مضبوط است بیاد میآورد ذاکره عمل است و عمل کار بدن است و دماغ که ذاکره را صورت میدهد جزئی از بدن است ولی حافظه انبار صور است و صور ذوات نیستند بلکه معانی اند و معانی در مکان نیستند بلکه در حرکت و تحول استمراری میباشند . کسانی که حافظه را خاصیت دماغ یعنی تن میدانند باز همان اشتباه را دارند که استمرار احوال را بنظر امر مکانی مینگرند

حافظه که صور در آن مضبوط است راجع بزمان گذشته است و در سطح خود آگاهی نیست بلکه در عمق است ذاکره که عملی است که بواسطه آن صور را بیاد یعنی سطح خود آگاهی میآورد تعلق بزمان حال دارد و در واقع امرنا محسوس را محسوس میسازد پس متعلق بماده یعنی تن است زیرا که زمان حال همانا مرتبط بحس است و حس بماده تعلق دارد .

و چون بحقیقت بنگری امور گذشته معدوم نیستند موجودند فقط از منشأ اثر بودن افتاده‌اند و فرق گذشته و حال اینست که امور گذشته در عمل فعلی دخالت ندارند و آنچه در عمل فعلی دخالت دارد آنرا حال حاضر مینامیم . شخص انسانی بزمان حال مشغول است از آنرو که باید برای امر زندگانی عمل کند و از گذشته یعنی از اموریکه موجودند ولی در حافظه میباشند فقط آنچه را برای عمل زندگانی بکار میآید بیاد میآورد و حاضر میکند پس فراموشی نسبت به امور گذشته از جهت اشتغال به امر زندگانی است پس اغراض زندگانی است که فراموشی و غفلت میآورد و اگر شخص از اغراض زندگانی وارسنه شود امور گذشته همه برای او حاضر خواهد بود چنانکه بتجربه رسیده است که این حالت را برای اشخاص دردم احتضار دست میدهد که جمیع اموری را که در مدت زندگانی ادراک کرده‌اند در یاد آن بیاد میآوردند از آنرو که در آن آن از دنیا دست شسته و وارسته شده‌اند

تحقیقی که برگسن در امر حافظه و مسائل مربوط بآن کرده مبسوط است و منجر بتحقیقات و اظهار نظرهای بسیار در مباحث مختلف روان شناسی شده است از قبیل

سیر حکمت در اروپا

مبحث تداعی معانی و مبحث کلیات یعنی حقیقت آنها و چگونگی حصول صور کایه در ذهن و نیز مبحث خواب و آنچه در خواب دیده میشود و مبحث فکر و اعمال دماغی و عقلی و روی هر فته از همه تحقیقات بوجه بدیع علمی بیجهت میگیرد که امور عقلی یا نفسی محصول دماغ یعنی تن هستند و انسان نفس یا روحی دارد مستعمل از بدن و از دماغ است که آن نفس در زمان است و در مکان نیست و شامل احوال گذشته است و احوال آینده را آموخته می کند و با دماغ مناسبتی دارد که آنرا عمل و امیدارد و در آن هنگام بجهان مکانی مرتبط میشود و زمان حاضر را صورت میدهد و چون روح از تن مستعمل است و محصول تن نیست می توان معتقد شد که حیات او هم بسته بحیات تن نباشد و پس ازین باقی باشد



سخن در نفس و خود آگاهی او مارا بگفتگوی تن یعنی جسم یا ماده کشاید در گس جهان جسمانی و مادی را چنانکه بعضی از حکما ادعا کرده اند بی حقیقت میدانند و می گویند ممکن است آنچه ما از عالم مادی ادراک میکنیم نمایشها و طواهر باشد اما اگر هم چنین است البته حقیقتی هست که اینهم در نظر ما ما بش می باشد راست است که ما غیر از تصاویر چیزی درک نمیکنیم اما باچار اصلی هست که این تصاویر عکس اوست و چنان نیست که این تصاویر موهوم و بی حقیقت باشد و فقط محض و مصنوع ذهن یا دماغ ما باشد دماغ جزئی است از جهان مادی نه اینکه جهان مادی باشد و حاصل از دماغ باشد

جهان جسمانی امری است متصل واحد و تکرر و اختلافی که در آفت دیده میشود به متصای عملی است که اسباب محصور است در محیط خود بکند چون باید در محیط خود عمل کند باچار است آن را به اجرا قسمت نماید که در هر حرکتی سواند تصرف کند و این تجربه و تقسیم را بتوسط حواس و هوای مندر که خود انجام میدهد پس ادراک انسان از اشیا مناسب است با عملی که در آن اشیا باید بکند

در هر حال جسمانیات تصاویری هستند که ادراک میشوند بعضی از آن تصاویر برای انسان تن را تصور میسازند و بعضی دیگر احساسی را که بر تن محیط میباشد و این دو قسم از تصاویر بر یکدیگر تأثیر دارند و از یکدیگر متأثر میشوند بعبارة دیگر هر يك در دیگری حرکتی احداث میسازد

حرکت امری است حقیقی اما حقیقت حرکت آن نیست که مواضع متحرک راست است بقاط مکانی نشان میدهد حرکت تغییر حالت و کیفیت است و در نظر هر کس همه تغییر است و همه حرکت است اما متعیر و متحرکی در کار نیست و تصور حرکت را باید قیاس به نفس نمود که حرکتش بدرون بینی در بافته می شود . در واقع حرکت انتقال چیزی نیست بلکه انتقال حالت .

پس اگر درست تأمل کنیم ماده نیز خود استمرار احوال است زیرا که عین

فصل چهارم

حرکت و تغیر است اگر بنظر سطحی بنگریم مکان یا بعد مجردی لازم است تا حرکت در آن واقع شود و لیکن چون بحقیقت برسیم خواهیم یافت که حرکت اصل است و مکان یا بعد بواسطه حرکت در ذهن تصور میشود. در واقع ذهن خطا میکند که بعد را ثابت میگیرد و بر حرکت مقدم می‌پندارد و سببش اینست که چون عمل برای عمل کردن است محتاج است باینکه چیز ثابتی فرض کند و سکونی قبل از حرکت قائل شود و حال آنکه نه زمان مجرد حقیقت دارد نه مکان یا بعد مجرد و هر دو تصوری است که برای ذهن نظر بحاجت عملی دست میدهد و حقیقت استمرار و تحول احوال است.

این مبحث ماده و مناسبش با روح و خود آگاهی نیز بحقیق عمیق مفصلی است که ما فقط اشاره از آن کردیم و برای تفصیلش پیش از این جا نداریم.



در کتاب معتبر خود که آنرا تحول خلای نامیده است برگسن تحقیق در امر حیات یعنی جان و جاننداری میپردازد و باین مناسبت در بحث تحول موجودات و رأی دازوین وارد میشود و تصدیق میکند که موجودات جاندار در حال تحول و ارتقا بوده و هستند و از مراتب بسیار پست و ساده آغاز کرده بمدارج کمال رسیده اند جز اینکه سیر حیات در راه کمال در چندین خط مختلف بوده است یکی از خطوط خط سیر گیاه است که مواد حیاتی و غذائی را مستقیماً از عناصر طبیعی میگیرد یکی دیگر خط سیر جانوران است که مواد غذائی را بیشتر از نباتات درمی‌یابند جانوران هم دو رشته بوده و دو نوع سیر کرده‌اند یکی رشته که منتهی بظهور جانوران موسوم بهوام شده و مرتبه کمالش مورچه و زنبور است که بحالت اجتماع زندگی میکنند دوم رشته که جانوران استخواندار و چهارپایان رسید و سرانجام بنوع بشر منتهی شده که آن سیر دوزندگی محتاج با اجتماع است این دو رشته از جانوران گذشته از اینکه چگونگی ساختمان بدنی آنها مختلف است وسیله که برای پیش بردن امر زندگانی دارند نیز متفاوت است باین معنی که چون جانوران باید در امر زندگانی تدبیر بکار برده قوه تدبیری در طبعشان نهاده شده است که بواسطه آن بهطرت و بدون رویه عملیاتی میکند و آلات و ادواتی را که طبیعت بآنها داده است بکار میاندازد و امر زندگانی خود را پس میسر بد. این قوه تدبیری فطری که آنرا غریزه (۱) هم نامیدیم در همه جانوران هست اما در جانوران رشته اول خاصه مورچه و زنبور عسل کاملتر است که بهطرت و غریزه لانه‌های معصل میسازند و مهندسی میکنند و خوراک فراهم آورده ذخیره مینمایند و امور اجتماعی خود را انتظام میدهند اما جانوران رشته دوم چون در مدارج کمال بالا میروند تدبیر فطری و غریزی در آنها ضعیف میشود و قوه عقلیه (۲) جای آنرا میگیرد و تدبیر امور اجتماعی خود را بتعقل مسازند و تعقل بوسیله ذماغ صورت می‌پذیرد و تفاوت ظاهرش با غریزه ایست که غریزه بدون اختیار

سیر حکمت در اروپا

عمل میکنند و اعمالش موجب است و تصرف بکار نمیبرد ولی عملی که از تعقل سر میزند
اختیاری است و عقل متصرف است ولی چنانکه پیش ازین گفتیم عقل هم مانند غریزه برای عمل
کردن در ماده و بکار بردن مواد است بجهت حوائج امور زندگی و از اینرو کار اصلی عقل
اندازه گرفتن و بکمیت در آوردن اشیاء است بعبارت دیگر عقل در واقع مهندس است و
کار عمده اش مهندسی است و با ماده سر و کار دارد مگر آن مرتبه عالی از عقل که
خاصیتش ادراک حقیقت است و با کمیت کاری ندارد و متوجه کیفیت است و آنرا درون
بینی نامیدیم و از مادیت بروحانیت رسیده و از آرایش عمل و ادرسته شده است و این قوه است
منحصراً با انسان چنانکه میتوان گفت انسان جنس چهارم از جانداران است (۱).

پس از آنکه فاعله تحول موجودات را قبول کردیم این مسئله پیش میآید که
آنچه باعث تحول و تنوع موجودات میشود چیست و چه چیز ماده را برمی انگیزد که باین
صورتها درآید. علمای طبیعی و داروین و اسپنسر آنها را خاصیت خود ماده پنداشته اند که
بر حسب تصادف و پیش آمد امور خارجی تغییراتی دست میدهد و این صورتها را پیش
میآورد و گفتیم که آنان چهارم را ماشین مانند کرده اند (۲) بعضی دیگر برای جریان
امور طبیعی غایتی فرض کرده اند که تحولات برای رسیدن بآن غایت است مثل اینکه
بر حسب اراده مدبر کی مانند اراده انسان واقع میشود (۳) تصور ماشینی جهان نظر
بگذشته دارد یعنی حال را نتیجه ماضی میدانند اعتماد بعلت غائی نظر بآینده دارد
یعنی حال را مقدمه آینده می یابد.

برگسن اگر چه نظر جماعت دوم متمایل تر است هیچیک از این دو نظر را تمام
و درست نمیدانند و معتقد است که در طبیعت قوه ایست که او را بسوی حیات میکشاند و آن قوه را
شاط حیاتی مینامند (۴) که قوه ایست و احد و لیکن چون در ماده عمل میکند بواسطه مقاومت ماده
میشکافد و مانند نارنجگی میسر کند و پخش میشود و بشعه های بسیار منشعب میگردد و بصورت
احساس و انواع و اصناف و اهراد در میآید و با داروین و لامارک و پیروان آنان این اختلاف نظر
را دارد که مانند ایشان ظهور اجناس و انواع را بتحول پیوسته تدریجی نامحسوس نمیدانند
بلکه معتقد است که چون ماده مستعد شد اجناس و انواع ناگهان صورت میگیرند اینست
که گفتیم شاط حیاتی مانند نارنجک مبرکد.

چون در احوال قوه حیاتی بنا نظر تسامل میگیریم خاصیت اصلی او را چنین
در می یابیم که چربانی است از تنگی بجم دیگر و مجرای آن بدن جانور یا گیاه است این

(۱) جنس اول گیاه حس دوم جانورانی که بهوام منتهی میشود حس سوم جانورانی که بپستانداران
منتهی میشوند حس چهارم انسان

(۲) و این رای را اروپائیان Mechanisme میخوانند یعنی ترتیب ماشینی

(۳) و این نظر را Finalisme میگویند یعنی اعتقاد بوجود غایت و مقصد

E an vital (۴)

فصل چهارم

قوه هیات که نهضت میکند اگر حرکت و اختیار را از دست داد و بحال خمود افتاد و با استفاده از موادی که در محل اوست اکتفا کرد گیاه میشود و اگر حرکت در آمد و اختیار را بدست گرفت و میدان عمل خود را وسعت داد جانور خواهد بود و در جانوران میبینیم از جمله اجزاء بدن سلسله اعصاب مخصوصاً اهمیت می یابد چنانکه گویی همه اجزای دیگر بدن برای وجود اوست و هر چه سلسله اعصاب رو به کمال می رود افعال جانور بیشتر میرون اختیار میگردد. گیاه و جانوری که اعصاب ندارد یا اعصابش ساده و بی پیرایه است از اختیار عاری است و افعالش موجب است و نابراین میتوان معتقد شد که سلسله اعصاب است که منبع و مخزن اختیار در افعال میباشد.

نشاط یا نهضت حیاتی قوه ایست اصیل که در ماده عمل میکند و عجایب بظهور میآورد و غریزه و عقل که پیش ازین بآنها اشاره کردیم ظهوراتی از همین قوه میباشد پس اصل این هر دو یکی است و منظور از آنها هم یک چیز است و آن عمل کردن در ماده و تدبیر امر زندگی است تفاوت غریزه با عقل اینست که غریزه آلات و ادواتی را که طبیعت در وجود جانور موجود ساخته بکار میبرد اما عقل خود آلات و ادوات را از مواد بیجان میسازد و بکار میاندازد. غریزه میدان عملش محدود است اما همان عمل را از آغاز بنحو کمال انجام میدهد عقل از آغاز بنحو کمال کار میکند و محتاج پرورش است اما میدان عملش نامحدود است و بینهایت قابل ترقی و تکمیل است. غریزه مقرون بشعور نیست و خود آگاهی ندارد اما عمل خود آگاه است و این هر دو قوه همچنانکه از یک قوه واحد یعنی نشاط حیاتی ناشی شده اند در این خاصیت نیز مشترکند که هر دو از وجودی بوجود دیگر بارت منتقل میشوند اما غریزه ثابت و غیر مترقی است در حالیکه عقل قابل ترقی است و از آنکه هست میتواند برتر برود. غریزه نمی جوید و مییابد اما عقل تا نجوید نمی یابد و لیکن عقل بجستجو چیزها مییابد که غریزه را بدان دسترسی نیست. شعور و خود آگاهی برای اینکه خود را از قید ماده آزاد کند از راه غریزه نمیتواند بمقصد برسد بلکه باید راه عقل را پیش بگیرد غریزه چون با عقل مقرون شد و این هر دو از آرایش اغراض عملی پاک و وارسته شدند روحانیت دست میدهد و جان بینی یا درون بینی میسر میگردد و چون این امر جز در انسان تحقق واقعی ندارد میتوان گفت انسان اشرف مخلوقات و مقصد و غایت حیات است.

باری اصل و حقیقت وجود آن امر حیرت انگیزی است که نشاط حیاتی نسامیدیم و آن غیر مادی و مجرد است اما در ماده عمل میکند و چون درست بنگریم اشیا حقیقت ندارند بلکه فعل و حرکت حقیقتند. همین قوه حیاتی که شعور و خود آگاهی هم خاصیتی از خواص اوست چون قوس نزول می پیماید و بی نهایت بحال خمود در میآید ماده میسود و چون در قوس صعود مبرود و جنبش و نشاطش قوت میگیرد شعور و خود آگاهی است اینست که ماده بمنزله مرك است و خود آگاهی زندگی است. قوه حیاتی امری است که

در حال حقیقت یافتن است و ماده امری است که از حقیقت عاری شده است (۱) نشاط حیات قوه ای نیست که مصرف شود بلکه خلاقیت دارد و همواره در کار خلق کردن و افزایش یافتن است.

اینست معنی «تحول خلاق» یعنی تحولی که خلاقیت دارد. کتاب تحول خلاق برگسن گنجینه ایست از تحقیقات عمیق که ما فقط اشاراتی از آن آوردیم و در آن کتاب با شرح و بسطی هر چه نامتر بیان شده و همه مبتنی بر مشاهدات و تجربیات علمی میباشد و جای بسی افسوس است که اینجا مجال نداریم بهمه آن تحقیقات بپردازیم و مطالب را بدرستی توضیح کنیم و چاره نیست جز اینکه باین اشارات اکتفا کرده خوانندگان را باصل کتاب مراجعه دهیم و بعضی نکات دیگر را که از آن کتاب استنباط میشود در مبحث آینده متذکور خواهیم داشت.

پیش از این گفته ایم که آخرین تصنیف مهم برگسن کتابیست بنام «دوسر چشمه اخلاق و دین» درین کتاب ابتدا بحث میکند در اینکه اصول اخلاقی یعنی آنچه احوال و آداب و عادات پسندیده شمرده میشود و مردم بتخلوق بآنها و متابعت از آنها و احتراز از خلاف آنها مکلف میگردند از کجا می آید و چه باعث شده که مردم باصول اخلاق کراتیده اند سپس همین بحث را در باب دین میکنند.

تحقیقات برگسن در این کتاب مانند تحقیقات دیگرش همه بسیار دقیق و متین و مبتنی بر مطالعات تاریخی و اجتماعی و علمی بسیار در احوال حیوان و انسان و مدنیت میباشد که باکمال تأسف باید از سرخ آن خود داری کنیم ولی لازم میدانیم نتیجه آن تحقیقات را در چند کلمه باخصار بدست بدهیم.

برگسن برای اخلاق و هم برای دین دو مبدأ و دوسر چشمه تقابل است یکی سافل و یکی عالی. مبدأ سافل صلاح هیئت اجتماعی است و مبدأ عالی فیضی است که از عالم بالا میرسد.

توضیح این سخن در امر اخلاق اینست که بشر چنانکه معلوم است تنها و با افراد امرش نمگذرد و ناچار است که در جمعیت زیست کند و انسان چه از جهت ماده و چه از جهت روح هر چند هر فردش برای خود شخصی است و شخصیت خود را از دست نمیدهد ولیکن هر شخص در همان حال جزئی است از هیئت اجتماعی و بسته بآن است و از این جهت امرش شباهت تام دارد به سلولهای کدهریک وجودی خاص میباشد اما مجموع آنها هیئت بدن را میسازد و آن سلولها بمنهایی نمیتوانند زیست کنند.

چون افراد باید در جمعیت زیست کنند و حالت اجتماعی نگهبان افراد است پس حالت اجتماعی امریست واجب و باید محفوظ بماند و محافظت هیئت اجتماعی محتاجست (۱) بنا براین تحقیقات میتوان گفت برگسن وحدت وجودی است.

فصل چهارم

به اینکه افراد مقید بقیودی باشند و خود را مکلف بتکالیفی بدانند .

قیود بکه در نزد افراد برای محافظت هیئت اجتماعی ضرورت دارد در جانوران بر حسب طبیعت بصورت فطرت و غریزه درمیآید و در جمعیتهای انسانی آن قیود را عقل مقرر میدارد و عمل انسان را که در اصل اختیاری و آزاد است عقل مقید بقواعدی میسازد که آداب و رسوم و اخلاق و تمدن را تشکیل میدهند .

پس ضرورت هیئت اجتماعی که امری است طبیعی و برای محافظت افراد تشکیل شده برای افراد مبدأ قیود یعنی تکلیف و قواعد میباشد و آن اجتماع از هیئت خانواده آغاز می کند و بهیئت شهری و کشور و ملت منتهی می گردد و بنا بر این قواعدی که متابعت آنها برای انسان تکلیف می شود اصول تدبیر منزل و اخلاق و سیاست مدن را صورت میدهد .

جمعیتی را که بطریق مذکور یعنی بر حسب ضرورت وجود هیئت اجتماعی مقید بقواعد و رسوم میباشد برگسن جمعیت محدود میخوانند یعنی جمعیتی که در تقید بقواعد و رسوم نظرش محدود بصلاح و نفع هیئت اجتماعی است و روحیکه انسان را به متابعت این قیود برمی انگیزد روح مسدود یا محدود مینامند .

بعضی از محققان معتقدند که اخلاقیکه هر فرد را دوستدار نوع میسازد و بکف نفس و احسان و فداکاری نسبت بدیگران و امیدارد نیز مبدأش همان است که برای جمعیت محدود مذکور داشتیم یعنی نفع و صلاح عامه ولیکن برگسن این عقیده را ندارد و تحقیق کرده است که گذشته از روح مسدود یا محدود که بیان کردیم یک روح باز یانا محدود نیز هست که انسان را بعشق و ذوق برمی انگیزد و بدوستی نوع و احسان و فداکاری و امیدارد و این روح از برکت نفوس زکیه تولید میشود و از انفاس قدسیه ایشان فیض میگیرد و این روح است که منشأ ظهور علم و صنعت و تمدن و فلسفه یعنی مایه قوه ابداع و خلاقیت است و سبب آزادی و وارستگی است و مقرون بدلیبری و دلاوری است و راهی است بسوی خدا و در چمیت از خدا بخلق میرسد این روح خود بخود باز است و بکل موجودات عشق دارد و شور برمی انگیزد اگرچه موضوع خاص یعنی معشوق مخصوصی هم نداشته باشد .

احوال و اخلاق ناشی از این روح که از برکت انفاس قدسیه بوجود میآید مبدأ عالی دارد و چنانکه گفتیم از عالم بالا فیض میگیرد .

پس اخلاق دو قسم شد اخلاقی که طبیعت بفشار ایجاب میکند برای مصالح و حفظ هیئت اجتماعی و اخلاقی که نفوس قدسیه ایجاد میکنند بر حسب جاذبه ای که از عالم بالا میرسد و از ناحیه نشاط حیاتی است که امری است الهی و محض ترقی و کمال است برای افراد و هم برای هیئت اجتماعی .

اخلاق ناشی از مبدائی که اول مذکور داشتیم اخلاق سکونست و اخلاق

دومی اخلاق حرکتی است (۱). اولی را می توان عبارت در آورد دومی بیان حقیقتش دشوار است اولی تعلیمات منتسب بهوسی است دومی تعلیمات عیسی و سقراط است اولی از اشخاص آفاضة نمی شود بلکه ناشی از هیئت اجتماعی است و امری است دنیوی دومی هم اگرچه مربوط بدنیاست ولی امریست الهی و چون همه کس راه اتصالی بیاطن دارد از نفوسی که باطن دارند فیض میپذیرد پس آن اخلاق از اشخاص خاص بدیگران آفاضة می شود.

اینست خلاصه بیان برگسن در اینکه اخلاق دوسرچشمه دارد اینک می رویم بر سر دیانت

برگسن دیانت را با اخلاق از یک مبدأ نمی پندارد ولیکن بی مناسبت هم نمیداند به عقیده او دیانت هم مانند اخلاق دو قسم است حرکتی و سکونی (۲) که آن را طبیعی نیز مینامد.

در باب دیانت طبیعی یا سکونی تحقیق برگسن چنین است که آنچه از احوال طبیعت استنباط میشود اینست که در نزد او جماعت بر افراد مقدم است و هیئت اجتماعی اهمیتش بیش از اشخاص میباشد.

برای محافظت هیئت اجتماعی طبیعت در جانوران غریزه را بوجود آورده است چنانکه پیش بیان کردیم.

اما انسان دارای عقل است و هر چند عقل و غریزه هر دو یک منشأ دارند و دو وجه مختلف از یک امرند و عاقل نیز بکلی فاقد غریزه نیست ولیکن عقل با غریزه این تفاوت دارد که شخص را رو با آزادی و استقلال یعنی با افراد میبرد پس برای اینکه این تأثیر عقل در جدا کردن و منفرد ساختن اشخاص از جماعت جبران شود طبیعت عقل را با واهمه و متخیله و متصرفه مقرون ساخته است که انسان به آن وسیله قوه جعل پیدا میکند و اختراعات و افسانه سازی و مانند آنها نتیجه آنست و یکی از مظاهر این قوه وجود افسانه ها و اساطیر و اوهامی است که میان مردم ساخته شده و می شود و بنیاد دیانت طبیعی بر آنهاست و برگسن تفصیل بیان میکند که چگونه این قوه مایه پرستش اشیاء و جانوران و اشخاص بزرگ زنده و مرده و استقرار آداب دینی و مناسک و نماز و قربانی و بذورات و مانند آن میگردد.

در هر حال این قسم دیانت که مبنی بر اوهام است وسیله ایست که طبیعت برای محافظت هیئت اجتماعی بر ما می انگیزد در مقابل تأثیر عقل که مایه انفراد و تنهایی و جدائی شخص است از دیگران.

(۱) بنا بر اینکه در نظر برگسن سکون بی حقیقت است و نفس است و حرکت حقیقت و کمال است

(۲) سکونی و حرکتی بهمان نظر که در باب اخلاق گفتیم در واقع دیانت سکونی یا طبیعی برگسن که مصلحت هیئت اجتماعی آنرا بر میانگیزد با اصطلاح ما دین باطل است و دیانت حرکتی را که فیض الهی است ما دین حق میخوانیم.

از جمله چیزها که موجب ظهور این قسم دیانت شده است اینست که انسان چو عاقل است قوه تنبه دارد و تنها اوست از میان همه موجودات که متوجه بمرک شده و یقین دارد که میبرد و این علم او مایه افسردگی او میشود و حال آنکه برای زندگی نشاط لازم است پس چون عقل انسان را از بقای در دنیا مأیوس میکند آن قوه طبیعی برای جبران افسردگی او بقای در آخرت را بنظر او جلوه گر میسازد و او را بزنگانی امیدوار و علاقمند مینماید و تأثیری از عقل را که برای زندگی مضر است باطل میکند .

دیگر اینکه قدرت جماعت و نیرومندی آن مخصوصاً در بدو تشکیل هیئت اجتماعیه بسته بوجود اشخاص است و بنا برین بغای اشخاص برای جماعت واجب مینماید تا آنجا که محتاجند به اینکه پس از مرگهم آن اشخاص را بوجود و حاضر بدانند و این امر منجر میشود به اینکه امورات را بپرستند و خداوندی برای آنها قائل شوند و داستانها برای آنها بسازند و برور زمان بقای آن اشخاص بنحو اعتقاد بوجود یکیدن لطیف متصور میشود و لطافت آن بدت کم کم به اعتقاد بوجود روح منتهی می گردد و عقاید سخیفی که در باب اموات و ارواح آنات در میان مردم شیوع یافته شاهد این مدعا است

دیگر اینکه انسان بواسطه قوه تعقل و توجه، اینکه از آینده و سرنوشت خود بی خبر است متزلزل و نگران میباشد پس فکرش مایل میشود که بغیب توسل بجوید و معتقد بوجود خداوندان و اشخاص فوق العاده که در امور او مؤثرند بشود و عملیات سحر و جادو و امثال آن نیز همین منشا دارد سپس برای اقناع عقلا مبانی علمی و فلسفی نیز برای آت عقاید و عملیات ساخته میشود

خلاصه اینکه این قسم دیانت که آنرا طبیعی و سکونی نامیدیم وسیله دفاعی است که طبیعت برای حفظ هیئت اجتماعیه اختیار میکند در مقابل افسردگی و ناامیدی که از عقل در ذهن تولید میشود و مایه انحلال جمعیت است

اما آن قسم از دیانت که مبدأ عالی دارد مبدأش همان مایه دانشی است که در جانوران غریزه و در انسان عقل را بوجود میآورد .

از آن مایه دانش در انسان قوه اشراقی بودیعه گذاشته شده که در عموم بحال ضعف و ابهام و محواسست ولی ممکن است که قوت و کمال یابد تا آنجا که شخص متوجه شود که آن اصل اصیل در او نفوذ دارد و مانند آتشی که در آهن نفوذ و آنرا سرخ میکند به عبارت دیگر اتصال خود را بمبدأ درمییابد و آتش عشق در او افروخته میشود هم تزلزل خاطر که از عقل در انسان رخ کرده مبدل به اطمینان می گردد هم علاقه اش از جزئیات سلب شده بطور کلی بحیات تعلق میگیرد و می گوید :

«عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»

این حال را میخواهید دین بخوانید می خواهید عرفان بنامید یا ایمان بغیب و بیاطن (و) بگوئید .

در این مقام برگسن شرح مفصلی میدهد در بیان وجد و حال و اتصال بمبدأ و شور و ذوق عارفان و زاهدان در یونان قدیم و خاور زمین خاصه هندوستان و عابدان مسیحی که مقام ولایت داشته‌اند و کم و بیش حق و حقیقت را مشاهده کرده‌اند آنگاه بی اختیار به افاضه پرداخته‌اند و حقیقتی را که خود مشاهده دریافت‌اند خواسته‌اند بمردم دیگر نیز برسانند عشقی که آتشش بجان ایشان افتاده تنها عشق مخلوق بخالق نیست بلکه مبدأش عشق خالق بکل مخلوقات است یعنی از راه خدا بکل نوع بشر عشق می‌ورزد و این عشق غیر از آن محبتی است که ارباب عقل و تعلیم میدهند که شخص باید ابناء نوع خود را دوست بدارد اینکار کار عقل است اما عشق عارف مبدأش همان نشاط حیات است که مبدأ کل موجودات است نشاط حیاتی است که به اشخاص برگزیده افاضه شده و می‌خواهد بکل موجودات بسط یابد ولیکن این بغوریت صورت پذیر نمیشود و ناچار باز محدود بجماعت قلیلی از مستعدان میگردد.

دیانت سکونی و دیانت حرکتی عبارت دیگر دین و عرفان بیکدیگر مدد نیز میرسانند دین مقدمه ورود عرفان میشود و عرفان عقاید عامه را صفای دهد و اگر این امر عمومیت یابد نوع انسان بطور کلی بخدا نزدیک میشود.

در نظر برگسن عرفان کامل آنست که عروا و عابدان مسیحی داشته‌اند و فرد اکمل عارف حضرت عیسی بوده است یعنی آنکس که تعلیمات مسیحی منتسب به اوست خواه وجود شخص عیسی حقیقت داشته یا نداشته باشد.

معرفت اساسی که از عرفان حاصل می‌شود چیست؟ اینست که خدا عشق است و عشق خداست عشق خلاق است و خالق همانا عشق است عشق مایه خلاقیت است و خلقت نتیجه عشق است خالق یعنی خدا عاشق است و مخلوق معشوق است و چون مخلوق نتیجه خالق است پس معشوق هم خود اوست.

بیان برگسن در این نیز مفصل و محققانه و عالمانه است ولی ما وارد آن تحقیقات نمی‌شویم که به اجمال گذرانندش در بیخ است و بتفصیل پرداختن سخن را دراز میکند و آنگهی بگمان ما خوانندگان این کتاب با این معنی مأنوسند و میدانند که طفیل هستی عشقند و آدمی و پری.

برگسن کتاب خود را ختم میکند بفصلی در حالات حاله نوع بشر و ترقیاتی که نصیب اوسته است و عدم تناسب بین ترقیات مادی و روحانی او و علت وقوع جنگها و وسیله جلوگیری از آنها و امیدواری بآینده انسانیت و امثال این مسائل که بیان آنها امروز با قضایائی که در دنیا واقع میشود مناسبت ندارد مختصر کلام اینکه برگسن از راه علوم جدید بعرفان رسیده است

فهرست کسانی که نامشان در این کتاب آمده است:

زینون	آدم
سعدی	ابو علی سینا
سقراط	اسپینوزا
سنت آنسلم	اسپینسر
سن سیمین	استورت میل
شاینگ	ارسطو
شوینهاور	ارنست رنان
شیلر	افلاطون
عیسی	اگوست کنت
فخر	انشتین
فلوچین	با با طاهر
فوریه	بر کلی
فویه	برگسن
فیخته	برمانیدس
کار لیل	بطلیهوس
کانت	بوترو
کالریج	بودا
کپرنیک	بیزمارک
کلر	بیکن
کلو پستک	پرودن
کنده یاک	تن
گالیله	جرمی بنتام
گوته	جمز میل
گویو	حافظ
لا پلاس	داروین
لاک	دکارت
لامارک	ذیمقراطیس
لامنه	ربرت مایر
لاوازیو	رنوویه
لایبنیتس	رز دنت

سیرحکمت در اروپا

ویکتور گوژن
ویلیام جسر
هاتف اصفهانی
هار تمان
هر قلیطوس
مکل
مکل
همیلتون
هیوم

لتسه
لیتره
مالبرانش
مریم
مندو پیران
ناپلتون
نیچه
نیوتن
واگنر
وونت

فهرست کتابهای که نام آنها در این کتاب آمده است :

جهان نمایش واراده است	آینده علم
حدیث نفس فلسفی	آینده علم ما بعدالطبیعه
حقوق طبیعی	احوال ضروری دانشمند
خنده	اختیار و رابطه علت و معلول
خواست توانائی	اخلاق بی تکلف و بی پاداش
دایرةالمعارف علوم فلسفی	اخلاق مبنی بر تصور نیرو
دلوران ودلاور پرستی	ادوار جهان
دوره فلسفه تحقیقی	استمرار و مقارنه
دو سرچشمه اخلاق و دین	اصول اخلاق
روانشناسی	اصول جاشناسی
روانشناسی مبنی بر تصور نیرو	اصول روانشناسی
روح جهان	اصول علم مدییت
زردشت چنین میگفت	امکان قوایین طبیعت
زند اوستا	ابجیل
سرنوشت اسان	اندیشه ها در فلسفه طبیعت
سفر تکوین	انواع سیر باطنی اسان
سیاست تحقیقی	بنیاد تحقیق در علم
سیر حکمت	بیان فلسفه من
شفا	بیدینی آینده
طریق وصول بزندگانی سعادت مند	پراگماتیسم
علم	تحقیق در حقیقت مختاریت انسان
عقل منطق	تعول خلاق
فکر و متحرک	تشریح ذهن انسان
فلسفه اساطیر	تورات

میرحکمت در اروپا

مکالمات و قطعات فلسفی
ملحقات و ضمائم
منشاء انواع
نقادی در امر وحی
نیروی روحی
یادگارهای کودکی و جوانی

فلسفه حقوق
فلسفه صنعت
فلسفه وحی
فلسفه و دین
ماده و حافظه
مبانی نخستین
معلومات بیواسطه خود آگاهی

نامهای اماکنی که در این کتاب آمده است

چین	اروپا
داننتریک	آلمان
روم	اسکاتلند
سویس	امریکا
فرانسه	انگستان
کونیگسبرک	انگلیس
هند	ایران
هندوستان	پال
ینا	برلن
یونان	پاریس
	پروس

فهرست اصطلاحات حکمتی که در این کتاب

آمده یا معادل فرانسوی آنها

(اصطلاحاتی که در جلد دوم فهرست کرده ایم

در اینجا تکرار نمیکنیم)

Satellites	اقمار
Composer	باهم نهادن (مرکب کردن)
Synthèse	باهم نهاد (ترکیب)
Thése	بر نهاد
Poser	بر نهادن (وضع کردن)
Antithése	برابر نهاد
Opposer	برابر نهادن
Objet	برون ذات (شئی موضوع ، عین)
Objectif	برون ذاتی
Inconscient	بین خود
Dualiste	ثنوی
Intuition	جان بینی ، درون بینی
Biologie	جان شناسی
Non--moi	جز من
Coamologie	جهان شناسی
Soi,moi	خود
Conscient	خود آگاه
Conscience	خود آگاهی
Chose en soi, être en soi	خود هستی
Intuition	درون بینی ، جان بینی
Sujet	درون ذات
Subjectif	درون ذاتی
Dualiste	دوتا پرست

فہرست اصطلاحات

Dueliste	دو تا گو
Dualiste	دو حقیقتی
Rappel souvenir	ذاکرہ
psychologie	روان شناسی (معرفة النفس)
Esprit . ame	روح
Spiritualiste, spirituel	روحی
planètes	سیارات
Instinct	غریزہ ، فطرت
Energie	کار مایہ
Eciectisme	گل چینی
Critioisme	مذمت ، نقادی
Surhomme	مرد برتر
Moi,ego	من
Monothéiste	موحد
Inconscient	ناخود آگاہ
Ame,sei concience	نفس
Critique	نقادی
Moniste	وحدتی
Monothéiste	یکتا پرست
Moniste	یک حقیقتی
moniste. monotétste	یکی گو

فهرست اصطلاحات علمی و حکمتی از زبان
فرانسه که در این کتاب آمده و برای آنها
معادل‌هایی از فارسی یا عربی یا ساخته
شده است

(اصطلاحاتی که در جلد دوم فهرست کرده‌ایم تکرار نمی‌کنیم)

Abstrait	انتزاعی ، مجرد
Accident	عرض ، عارضه
Action	عمل
Action reflexe	عمل ، انعکاسی
Activite	فعل ، فعالیت
Agent	عامل
Altruisme	غیرخواهی ، غیر پرستی ، نوع پرستی
Antithèse	برابر نهاد
Architecture	صنعت ساختمان
Atheisme	انکار خدا
Atome	جزء لایتجزی
Beauté	زیبائی ، جمال
Biologie	جان شناسی ، معرفت حیات
Cause	سبب ، علت
Cause efficiente	علت فاعلی
Cercle	دور
Chimisme	شیمیائی
Chose	شیئی
Chese en soi	ذات ، ذات مستقل
Composer	باهم نهادن ، مرکب کردن
Concentration	تراکم
Concordance	توافق
Concret	متحقق
Conscience	خود آگاهی ، تنبه ، مشعر

Consequence	نتیجه
Contradictoire	متقابل ، متناقض
Deduction	قیاس ، استنتاج
Determine	متعین
Devenir	شدن ، کون
Dialectique	روش ؛ سلوک عقلی
Dieu personnel	خدای منشیخص ، خدای شخصی
Différence	اختلاف ؛ فصل
Différentiation	تنوع ، اختلاف
Dissolution	انحلال
Doctrinale	جزمی
Durée	استمرار ، مدت
Dynamique	حرکتی ، قوه
Economiste	دارای مسلك اقتصاد
Egoïsme	خود خواهی ، خود پرستی
Elan vital	نشاط حیوانی ، نیروی حیوانی
Energie	کار مایه ، نیرو
Espèce	نوع
Essence	ماهیت ، حقیقت
Esprit	ذهن ، روح ، نفس
Être en soi	وجود ذاتی ، وجود مستقل
Evolution	تحول ، تکامل
Evolutionisme	فلسفه یا مذهب تکاملی
Excitation	تهییج
Experimental	آزمایشی ، تجربی
Finalisme	اعتقاد بوجود غایت
Finalité	غایت
Foi	ایمان
Génie	دها ، داهی
Hétérogène	ناهمجنسی اختلاف
Homogénéité	همجنسی ، یکسانی ، تشابه

سیر حکمت در اروپا

Idéal	کمال ، مطلوب ، تصویری
Idealisme	اصالت تصور ، اصالت علم ، اصالت معقول ، اصالت عقل
Idealiste	اصالت تصویری ، معتقد باصالت تصور یا علم یا عقل یا معقول
Idée-force	تصور نیرو
Ideologie	بحث در تصورات و مفهومات
Image	تحیل
Imagination	خیال
Inconnaissable	بدانسیسی ، شناختنی
Inconscient	بیهود ، ناخود آگاه
Indifférence	بی تفاوتی
Individu	فرد
Individualisme	مذهب انفراد
Induction	استقراء
Industriel	پیشه وری ، صنعتی ، پیشه ور
Influence du milieu	تأثیر محیط
Instinct	عریزه ، فطرت
Instinctif	عوری ، فطری
Intelligence	عقل ، دود عملیه
Intelligible	معقول ، قابل عمل
Introspection	درون نگری
Intuition	درون بینی ، جان منی ، حدس
Liberté d'indifférence	احتمالی و حه
Lutte pour la vie	کشمکش زندگی ، تمارع حیات
Manifestation	نمایش
Matérialisme	فلسفه مادی ، مادی
Matérialiste	معتقد فلسفه مادی
Mesure	اندازه
Militaire	حکمی ، نظامی
Militarisme	روح حکمی
Molécule	ذره
Moniste	وحد

Motif	داعی
Musique	نوازه گوی ، موسیقی
Mysticisme	توجه بیاطن ، مذهب اهل باطن
Nebuleuse	ابری ، ستاره سجایی
Néo-criticisme	فن تجدید فلسفه نقدی
Non-etre	عدم بیستی
Non-determine	بامتعین ، بی تعین
Noumène	ذات ، جوهر ، معقول
Objectif	برون دایی
Objet	شئی ، معلوم ، برون ذات ، عین ، موضوع
Ontologie	معرفت وجود ، هستی شناسی ، دان شناسی
Opposer	برابر نهادن
Ordre	نظم ، اسطنام
pantheiste	وحدت وجودی ، متعدد همه خدائی
passivité	انفعالییت
Peinture	پیکر نگاری ، نقاشی
Personnalite	شخصییت
Phalange	جمعیت ، دسته
Phalanstere	محل والاثر
Philosophe	حکیم ، فیلسوف
philosophie	حکمت ، فلسفه
Physiologie	علم کلیات احوال بدن ، علم وظائف اعضاء بدن
Poesie	شعر
Poser	بر نهادن ، وضع کردن
Positif	تحقیقی ، تحقیقی
Positivisme	فلسفه تحقیقی
Pragmatisme	اصالت عمل
Principe	مبدأ اصل
Progres	ترقی
Proportion	تناسب
Propriete	خاصییت

سیر حکمت در اروپا

Psycho-physique	علم طبیعی روحی ، علم ربط جسم و روح
Raisonnement	استدلال
Rationnel	معقول ، عقلی
Réel	حقیقی ، متحقق
Réflexion	انعکاس ، فکر
Relatif	نسبی ، اضافی
Relativité	نسبت
Religieux	دینی ، مذهبی
Religion	دینان ، دین ، مذهب
Religion de l'humanité	دین انسانی
Représentation	تصویر ، نمایش
Résultat	نتیجه
Romantique	شعری ، تخیلی
Romantisme	فلسفه شاعرانه
Savant	عالم ، دانشمند
Scepticisme	مذهب شک و تردید
Science	علم
Scientifique	علمی
Sculpture	پیکر تراشی ، مجسمه سازی
Selection naturelle	انتخاب طبیعی
Sens	حس
Sensible	متحسوس
Sensualisme	مذهب اصحاب حس
socialiste	دارای مذهب اجتماعی
Société	جمعیت مجتمع ، انجمن ، مدیریت ، هیئت اجتماعی
Sociologie	علم جامعه
Spiritualisme	فلسفه روحی
Spiritualiste	روحی ، معنوی
Statique	سکونی
Subjectif	درون ذاتی
Subliminal	ماوراء آگاه

Succession	توالی
S ujet	درون ذات
S r homme	مرد برتر ، فوق انسان
Survivance du plus apte	بقای اصلح
Syllogisme	قیاس
Symbolique	کمایه
Sympathie	همدردی
Synthese	باهم نهاد ، ترکیب
Synthetique	س - ی
Teleologie	مطرد در علت غائی ، هیئت غائی
These	بر نهاد ، فرض
Traditionalistes	اهل سنت
Transcendant	فوق ، فوقانی ؛ برتر
Transfoimisme	تبدل انواع
Travail	کار
Variation concomitantes	مقاربه تغییرات ، تغیرات متقارن
Variete	صنف
V erité	حقیقت ، راستی
Vouloir vivre	مهر زندگی

فهرست مندرجات

الف

دیباچه

مقدمه

باب نخستین

حکمای اروپا در نیمه اول سده نوزدهم

۵	فصل نخستین حکمای آلمان
۵	بخش اول - سینته
۵	۱ - مختصری از زندگی گابی سینته
۶	۲ - مقدمه برای فلسفه سینته
۱۰	۳ - خلاصه فلسفه سینته
۱۵	بخش دوم - شلینگ
۲۰	بخش سوم - هگل
۲۰	۱ - احوال هگل
۲۱	۲ - فلسفه هگل
۲۷	منطق هگل
۳۵	۳ - فلسفه طبیعت
۳۷	۴ - فلسفه روح
۴۴	بخش چهارم - شوپنهاور
۴۴	۱ - احوال او
۴۴	۲ - درآمد فلسفه شوپنهاور
۴۶	۳ - احمالی از فلسفه شوپنهاور
۵۸	فصل دوم - حکمای فرانسه
۵۹	بخش اول - ممدویران
۶۲	بخش دوم - ویکتور کورن
۶۴	بخش سوم - لامنه
۶۵	بخش چهارم - اگوست کنت

۶۵	بهره اول - شرح زندگانی او
۶۶	بهره دوم - تعلیمات او
۶۶	۱ - مراحل سه گانه علم و فلسفه
۶۹	۲ - طبعه بنیادی علوم
۷۲	۳ - علم مدنی
۷۵	۴ - دین انسانیت
۷۸	فصل سوم حکمای انگلیس
۷۸	حرمی بتام و حمز میل
۷۹	ویلیام همیلین
۷۹	طامس کارلیل و کارنج

باب دوم

حکمای اروپا در نیمه سده نوزدهم

۸۱	فصل نخستین حکمای انگلیس
۸۱	بحث اول جان استورت میل
۸۹	بحث دوم چارلز داروین
۱۰۲	بحث سوم هربرت اسپنسر
۱۰۲	۱ - شرح حال او
۱۰۳	۲ - فلسفه او
۱۱۶	بحث چهارم تکلمه
۱۲۱	فصل دوم حکمای آلمان
۱۲۱	فلسفه مادی و روحی
۱۲۲	فخر
۱۲۳	لتنه
۱۲۴	هارتمان
۱۲۶	بیچه
۱۳۲	فصل سوم حکمای فرانسه
۱۳۳	امیل لیتره
۱۳۳	ارست رمان
۱۳۴	هیپولیت تن
۱۳۴	شارل رموویه